

قضاوت زن در اسلام

فاطمه بیرجندی*

چکیده

باتوجه به حساس بودن موضوع در جوامع اسلامی و بانظربه عدالت خداوندی و بیان موقعیت قضاوت در اسلام و پس از نظربه دستورات قرآنی و سیره مسلمین و سنت و روایات همچنین بررسی ادله عقلی و اجماع علما و موردکنکاش قرارداد اصل اولیه در قضاوت در حالیکه تکلیف اصلی زنان بنا بر آیات قرآنی و سیرتاریخ جهان اسلام حفظ شأنیت و حفظ حریم حرمتها و پرورش انسانهای حقیقی که از جمله آنها قضاوت و ارسته، حاکمان عادل دینی و بندگان مخلص خدادردامان خویش میباشد از این رو باتوجه به شأنیت زن مسلمان، قضاوت فقط در قاضی منصوب، قاضی تحکیم، قاضی مأذون و مشاور قضایی برای بانوان بلا اشکال است.

کلیدواژه: قضاوت، ولایت، حکومت، فتوی، حکم.

• دانشجوی دکتری فقه و اصول، مرکز مدیریت حوزه های علمیه قم-خواهران، ایران. (نویسنده مسئول):

birjandifateme@yahoo.com

مقدمه

از آنجا که ذات اقدس خداوند عدل میباشد و عادل است حق هیچ صاحب حقی را مسلوب نمی کند بلکه بهترین و مناسبترین و بیشترین حقوق را برای افراد مقرر می نماید و به عدالت و قسط و رعایت میزان صحیح و عادلانه فرمان میدهد. و نیز یکی از قوانین دقیق عدل اینست که به هر صاحب حقی، حق او تام و کامل، بدون هیچ عیب و نقص حتی بدون افراط و تفریط داده شود. چرا که بارها در این خصوص در قرآن اینگونه متذکر شده است که: (لا یكلف الله نفسا الا ما ءاتها) (طلاق آیه ۷) (لا یكلف الله نفسا الا وسعها) (بقره آیه ۲۸۶)

همچنان نیز تفریط و کاستی و سستی نیز ستم و موجب محرومیت و باعث توقف مسیر تکامل میباشد. (و لا یظلم ربک احدا) (سوره کهف آیه ۴۹) (و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند). خداوند زن و مرد را به خصوصیات و ویژگیهایی مجهز نموده است و برای هر یک از آنها بر حسب ظرفیت و گنجایش و خصائص وجودی تکالیفی مقرر نموده است. و چیدمان برنامه هایش برای نیل به اهداف، تماماً بر حسب خصوصیات درونی و برونی و ویژگیهای شخصیتی و وجودی هر انسان است و گرنه اگر چنین نبود بجای عدالت، ستم شده بود در حالیکه ظلم از ساحت اقدس ربوبی به دور است. زیرا خداوند متعال پس از آن که زنان را با شرائط و ویژگیهای مخصوص به خودشان خلق نمود و برای آنها غرائز ویژه ای آفرید و نیز بنابه ساختار روحی،

خلقی، شأنی و مصلحت وجودی در حق آنها رعایت نمود، که همان دورماندن از جهاد و قضاوت و حکومت و امثال این امور است و این باز داشتن، حق اولیه الهی است که خداوند علیم و حکیم و خبیر و رحیم به ایشان اعطا فرموده است نه اینکه حق ابتدایی فطری زن، جهاد و قضاوت و امثال آن باشد و خداوند متعال آنها را از این حقوق محروم ساخته باشد خداوند هیچ صاحب حقی را از حق خویش محروم نساخته، و به هر صاحب حقی آن چیزی را که شایسته و سزاوار تکامل اوست به او عنایت نموده است، حق اولیه زن، دوری از تمامی کارهای سخت و طاقت فرساست، نه اینکه حق اولیه ی وی، وظیفه او در انجام این امور باشد و لذا بعداً منع خداوندی بر این حق طبیعی عارض شده و جلوی این امور را گرفته باشد.

در ارتباط با قضاوت زنان با توجه به غنی بودن آموزه های دین مبین اسلام در پرتو مکتب اهل بیت علیهم السلام و بازگذاشتن دریچه های پرفروغ اجتهاد بر طبق قرآن، سنت و عقل و اجماع، چراغ هدایت بر روی پژوهندگان علوم اسلامی باز است و حتی الامکان با دریافت معانی و تعبیر کلی از علوم و تحقیقات در مورد قضاوت زن و بررسی ابعاد گوناگون مساله می توان به حقیقت واقع در مورد این موضوع نزدیک شد و از آنجا که قضاوت را کسی باید انجام دهد که حکمش بر مردم الزام آور باشد و در جهان بینی الهی این حق بالا صاله از آن خداوند است که به انبیا و اوصیای خود واگذار گردیده است پس باید در نظر گرفته شود در زمان غیبت و با توجه به جامعه کنونی ما قضاوت زنان در اسلام چه حکمی پیدا می کند، و خود قاضی مستجمع چه صفاتی است و آیا یک بانوی مسلمان با شرایط و صفات نزدیک و بسیار مشابه مردان حتی شایستگیهای بیشتر از مردان زمان خویش، می تواند مسئولیت خطیر و سنگین قضاوت را بدوش بکشد و در محضر عدل الهی، عدالت را به بهترین وجه جاری نماید؟

اهمیت قضاوت در اسلام

قضاوت و حکومت شعبه ای از شعبه هاوشانی از شئون ولایت است، و ولایت خوداصلی و امری بسیار مهم و بزرگ در اسلام است زیرا ولایت به معنی حکومت بر جان و مال و ناموس و آبرو و ... مردم و تصرف در آنهاست.

در واقع ولایت یعنی رهبری و بدست داشتن مصالح امت و بهره برداری از نعمتهای خدا دادای، بنابراین اگر این مقام به فردی لایق و شایسته برسد، مردم در زندگی دنیوی و اخروی در کمال سعادت خواهند بود، اما اگر این مقام نصیب انسان شایسته نشود همه افراد جامعه تباه خواهند شد و همه حقوق ها ضایع میشود.

مفهوم و ماهیت قضاوت به معنای لغوی و عرفی

مرحوم سید جواد عاملی در کتاب مفتاح الکرامه با پذیرفتن تعریف مذکور و ولایت انگاشتن قضاوت هدف آنرا قطع منازعه و خاصیت آنرا عدم نقض حکم با اجتهاد و مانند آن دانسته است (حسینی عاملی، ۱۴۱۸ ه. ق. ج ۲۰ ص ۳).

مرحوم صاحب جواهر، نکته تعبیر به ولایت را در آن الزامی میدانده که قضاوت صحیح از مناصب و مراتب است و شاخه ای از ریاست عمومی است که پیامبر و خلفای وی دارا بودند (نجفی، ۱۳۹۸ ه. ق. ج ۴ ص ۹). احتمال دیگر درباره مفهوم و ماهیت قضاوت این است که قضاوت، یک حکم شرعی است و مانند دیگر احکام الهی واجب می باشد.

احتمال سوم درباره مفهوم قضاوت اینست که: قضاوت فصل خصومت از جانب قاضی منصوب است. به سخن دیگر قضاوت فعلی است که از شخص دارای صلاحیت و منصوب از طرف پیامبر (ص) و امام معصوم صادر شود. امام صادق (ع) می فرماید: از حکم کردن پرهیزید زیرا

حکم کردن از آن امام آگاه به قضاوت دادگر در میان مسلمانان است که او نبی یا وصی نبی می باشد (طوسی، ۱۴۱۸ ه ق، ج ۳ ص ۲).

نتیجه آنکه قضاوت را کسی باید صورت دهد که حکمش بر مردم الزام آور باشد، و در جهان بینی الهی این حق بالاصاله از آن خداوند است که به انبیا و اوصیای خود واگذار کرده است و در دوره غیبت هم این منصب از آن فقیهان واجد شرایط می باشد. به این ترتیب بهترین تعریف از مفهوم و ماهیت قضاوت آن است که گفته شود قضاوت عبارت است از (حکم میان مردم در هنگام نزاع و رفع خصومت و فصل امر میان آنها از ناحیه افراد واجد شرایط و دارای اذن) (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸ ه ش. ج ۲ ص ۲).

اقتضای اصل در قضا و صفات قاضی

اقتضای اصل در قضا - چه به ولایت تعبیر شود چه به حکم - عدم ولایت و عدم نفوذ حکم هر شخص بر دیگری است: «انسانها بنا بر فطرت ذاتی خویش آزاد و مستقل آفریده شده اند و به همین جهت بر جان و مال خویش تسلط دارند (منتظری، ۱۴۰۸ ه ق، ج ۱ ص ۲۷).

علی (ع) در نامه ای خطاب به فرزندش امام حسن میفرماید: «ولاتکن عبدک غیرک وقد جعلک الله حراً» برده دیگران مباش همانا خداوند تورا آزاد آفرید. (سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه فارسی، ۱۳۶۳ ه ش، ص ۵۳۱). بنابراین انسان باید مطاع فردی باشد که تمام هستی خویش را از او گرفته باشد و وجودش وابسته به اوست، و چون افراد عادی و مردم معمولی نه به انسان هستی بخشیده اند و نه در مقام و بقا دوام هستی او مؤثرند، و نه از فیض وجودی خویش توانسته اند در وجود انسان بدمند، پس نظریه ای بر دیگری لازم الاجرا نیست و دیگران اجبار به اطاعت از او نیستند و عدم لزوم اتباع افراد از یکدیگر، اصل اولی در ولایت و نفوذ حکم افراد نسبت به یکدیگر است (جوادی عاملی، ۱۴۱۳ ه

ق. ص. ۲۸) بنابراین حق آن است که در صورت تردید در صفتی از صفات قاضی - منهای دلیل خاص - اصل، عدم نفوذ حکم احدی بر احدی است و مقتضای آن، شرط صفت مورد تردید در قاضی می باشد.

اثبات قضاوت یا عدم قضاوت زن در اسلام

«الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله و التي تخافون نشو زهن فعظوهن و اهجروهن في المضاجع و اضربوهن فان اطعنكم فلا تبغوا عليهن سبيلا ان الله كان علياً كبيراً» (نساء آیه ۳۴)

در مجمع البحرين آمده الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض ... (تا آخر آیه) یعنی مردان باید به سرپرستی و اداره امور زنان برخیزند و این سرپرستی به دو دلیل به مرد داده شده است :

دلیل اول نعمت و فزونی است که از جانب پروردگار به مرد عطا شده و از جهات زیادی بر زنان برتری یافته است مثل برتری فکری ، اداره امور و نیروی جسمی در ادای تکالیف دینی و عبادات و به همین دلیل مردان در پیامبری ، امامت و ولایت و اقامه اصول و ارکان دین و جهاد و پذیرفته بودن شهادتشان در همه امور و بیشتر بودن سهم ارث و امثال این بر زنان برتری دارند .

دلیل دوم اکتسابی است و در پرداخت نفقه و مهریه از طرف مرد به زن ریشه دارد، با اینکه منافع ازدواج بین زن و مرد مشترک است. و حرف باء در (بما فضل الله) و (بما انفقوا) سبب است یعنی بسبب آن انفاقی که بر زنان می کنند، سرپرستی و قیومیت زنان را دارا هستند.. در کتاب المنجد (معلوف، ۱۴۲۳ ه ق، ص ۶۴۹) نیز آمده است: القوام جمع قوامون : المتكفل بالامر القوی علی القيام

بالامر، الامیر: قوام که جمعش قوامون است بمعنای عهده دار شدن درپیداشتن امری و به معنای امیر می باشد. سپس می گوید: قوام مثل کلمه شداد یعنی خوش قامت و در انجام کل توانا و القوام یعنی حاکم صاحب حکومت و سرپرست و جمع قوام قوامون است. مرحوم طبرسی درالمجمع البیان می گوید: قیم؛ قیام و قوام؛ صیغه های مبالغه برای تکثیر هستند؛ یعنی مردان از جهات بسیاری بر زنان سلطه و سیطره دارند... اینک میگویند مردان بر زنان سلطه و سیطره دارند؛ یعنی در تدبیر امور؛ تأدیب؛ تعلیم و تربیت بر آنان مسلط میباشند (طبرسی، ۱۴۱۵ ه ق، ج ۱، ص ۷۸) و در تاج العروس از ابن اثیر نقل شده: القوام در اصل، مصدر قام است و این کلمه بیشتر برای مردها استفاده شده و مردان به آن نامیده شدند زیرا مردان (قوامون علی النساء) هستند در امری که بر پا داشتنش درخور شایسته زنان نیست (مرتضی زبید محمد بن محمد، ۱۳۸۶، ج ۹ ص ۳۷).

مهمترین چیزی که سبب برتری تکوینی مردان بر زنان شد، توانایی بیشتر آنان در انجام دادن اعمال سخت است، ممکن است بعضی از زنان در عقل و ادراک یا قدرت بر انجام دادن کارهای سخت و طاقت فرسا و یا هر دو مورد، بر مردان برتری داشته باشند، ولی معیار در قوانین کلی و نوع افراد است نه تک تک آنان، و در کل و به طور اغلب مردان در مقایسه با زنان در این دو چیز برتری دارند، این جمله بیان سبب ولایت مردان بر زنان است یعنی خداوند مردان را به سبب فضیلت آنان نسبت به زنان در علم، عقل، حسن رأی و عزم، برتری داده است .

در تفسیر کشف (زمخشری، ۱۳۶۷ ه ق، جلد ۱ ص ۵۰۵) آمده: مردان بر زنان در عقل عزم، نیروی بدنی، سوارکاری، تیر اندازی، بودن انبیا و علما از بین آنان، امامت کبری (خلافت و رهبری امت) و امامت صغری، (امامت جمعه و جماعات) جهاد برتری دارند.

در مرحله تشریح نیز خداوند به مردان فضیلتهایی داده است که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- نماز و روزه از زنان در ایام خاصی برداشته شده و آنان از این فضیلت موقتاً محروم گردیده اند .

۲- شهادت مردان به اندازه شهادت دوزن قرار داده شده است. ۳- مردان به جنگ و جهاد فراخوانده شده اند

۴- میراث مردان در صورتی که وراث پدر و مادر نباشد ، دو برابر زنان قرار داده شده است . ۵- دیه زنان در قتل به اندازه دیه مردان قرار داده شده است ۶- نبوت و خلافت به مردان اختصاص یافته است. ۷- ولایت بر فرزندان صغیر، سفیه، مجنون و... به مردان تفویض شده است. و موارد دیگری از این قبیل که جزء فضیلت‌های تشریحی مردان بشمار می آیند، ولی ناگفته پیداست همه این فضیلت‌های تشریحی، ریشه در تکوین دارند و در حقیقت از شئون و فروع فضیلت‌های تکوینی به حساب می آیند زیرا همواره تشریح مطابق و متناسب با تکوین است و ظرفیتهای جسمی و روانی افراد در آن لحاظ شده است تا به عسر و حرج نیانجامد و تکلیف مالا یطاق لازم نیاید همچنین آیات ذیل به مسائل این چنینی اشاره دارد:

آیه تبرج (احزاب ۳۳) و آیه شهادت (بقره آیه ۲۸۲)

و نیز آیات قرآنی که دلالت دارد مقام حکومت، اختصاص به ائمه علیهم السلام دارد :

(آیه ۶۵ و ۵۹ نساء)، (سجده آیه ۲۴)، (ص آیه ۲۶)، (بقره آیه ۲۱۳)، (مائده آیه ۴۸) و (احزاب آیه ۳۶)

دلایل عقل

از جمله ادله ای که به آنها استناد شده است ادله عقلی میباشد که مهترین آنها موارد ذیل

است:

- زنان بر اولاد صغیر، مجنون و... خودشان ولایت ندارند؛ بنابراین به طریق اولی نمی

توانند بر قضاوت و

ولایت بر دیگران که به مراتب مهم تر از ولایت بر اولادشان هست، ولایت داشته باشند.

- اولویت نسبت به عدم صلاحیت آنان بر تصدی امامت در نماز جماعت و نماز جمعه است؛

در کتابهای کشف اللثام (اصفهانی، ۱۴۰۵ ه ق، ج ۲، ص ۳۲۲)، مفتاح الکرامه (حسینی عاملی،

۱۴۱۸ ه ق، ج ۲۰ ص ۱۵) و کتاب القضاء مرحوم گلپایگانی (موسوی گلپایگانی، ۱۳۶۰ ه ش، ص ۴۵

) به این روایت تمسک شده است

- دو نفر از مردان (عادل) خود را شاهد بگیرید، و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن از کسانی

که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او

یادآوری کند (بقره ۲۸۲)

- سیره اینست که اکثر مسلمین از فقها و علما و امیران شیعه و سنی از زمان پیامبر (ص) تا کنون

با وجود زنان دانشمند، عاقل و دارای محاسن اخلاقی زنان را به حکومت و قضاوت منصوب نکرده

اند. در نتیجه جستجوی آراء و عقاید آنها در کتابهای تاریخ مشاهده می شود که امتناع گذشتگان از

انتصاب زنان به حکومت تصادفی نبود بلکه بر طبق روش پیامبر و پیروی از راه راست بوده است

و به همین دلیل بخود اجازه تجاوز از این سنت رانمی دادند و این سیره عملی مانند سخنی مشهور

مستند و معتبر است.

- از آنجایی که نظام وجودی زن با ظرافت و لطافت خاصی خلق شده و بعلت قوانینی که شارع

مقدس برای زن وضع نموده و در قرآن به آن تأکید شده است مانند حجاب و عفاف، متانت و... و

از آن بابت که زن مسلمان ناموس اسلام است، قرآن برای جلوگیری از بی حریمتها به زن دستورات

فراوان داده است. باتوجه به این تفاسیر درحالیکه زن در منصب قضاوت قرار گرفته باشد، هر حرکت نادرست و خلاف شرع مرد اجنبی و بیگانه درمورد زن قاضی مسلمان نه تنها به آن زن بی حرمتی شده است بلکه به کل اسلام لطمه و صدمه وارد شده است چرا که زن مسلمان ناموس اسلام است و هر عمل غیر اخلاقی غیرشرعی در مورد زن مسلمان قاضی که از طرف مرد بیگانه ای که شاید با او دشمنی داشته باشد صورت پذیرد بزرگترین خدشه به جهان اسلام است. پس عقل حکم می کند برای اینکه حرمت دین اسلام حفظ شود و از هر بی حرمتی جلوگیری شود. شأن زن این نیست که حاکم و قاضی شود و درصورت اهانتی به او به تمام اسلام اهانت شود و جایگاه قضاوت و شأن قاضی تحقیر و کم رنگ شود و باعث شود حاکمان اسلامی وجهه اصلی و اسلامی خود را از دست بدهند و این جز لکه ای ننگین برای اسلام و مسلمین، سود دیگری ندارد.

- اصل عدم یکی از مهمترین و محکم ترین دلائلی است که فقها با قاطعیت بر عدم جواز قضاوت بانوان استدلال نموده اند چون قضاوت یکی از مناصب حکومتی در اسلام است و مناصب حکومتی به جعل نیاز دارد و تا از طرف شارع چنین منصبی برای کسی جعل نشده باشد، نمی تواند متصدی آن گردد.

جعل منصب قضا برای مردان، ثابت و یقینی است؛ ولی برای بانوان مشکوک و مورد تردید، بنابراین مقتضای اصل این است که چنین منصبی برای آنان جعل نشده باشد.

- از جمله دلایلی که بر جایز نبودن داوری زنان به آن استدلال شده، اجماع است. شماری از فقیهان

هنگام

بیان این حکم، تنها به ادعای اجماع به عنوان دلیل، بسنده کرده اند و به آیات و روایات استدلال ننموده اند. برخی نیز اجماع را پشتوانه ای محکم برای دیگر ادله قرارداده اند و از این رو، تردیدی

درصد و رفتوابعاد ممنوعیت قضاوت بانوان روا نداشته اند. البته تعبیرهای به کاررفته در کلمات این دسته از فقیهان متفاوت است. برخی مانند شهید ثانی (طوسی، ۱۴۱۸ ه. ق. ج ۱۳ ص ۲۲۷) به روشنی ادعای اجماع کرده اند عده ای به نفی خلاف یا حصول اتفاق اکتفا نموده اند و شماری نیز مانند محقق نراقی (۱۴۱۹ ه. ق، ج ۱۷ ص ۳۵) ادعای اجماع دیگران را شاهد آورده اند.

- روایات زیادی که از نظر معنا بسیار تکرار شده و در همه موضوعات فقه و ارداست که دلالت بر اختلاف شئون مرد و زن در اموری مثل طهارت، نماز و روزه، جهاد، ازدواج، نفقه، طلاق، عده، ارث ولایت، قضاوت، شهادت، حدود، قصاص و دیه دارند و در این باره می توان گفت این اختلافات زیاد از منبع یکسانی جریان می یابد و آن سرچشمه و منبع کلام خداوند است که می فرماید (و للرجال علیهن درجه) (سوره بقره آیه ۲۲۸). (مردان بر زنان از درجه برتری دارند و خدا برتر و بالاتر است) (و کلمه الله هی العلیا) (سوره توبه آیه ۴۰).

در روایاتی که در کتب عدیده توسط راویان متعدد روایت گردیده است، صریحاً زنان را از قضاوت نهی نموده است. لذا با بررسی همه جانبه روایات می توان دریافت که به طریقی بر ممنوعیت قضاوت زنان دلالت دارند و به خاطر حفظ شئون زنان، و حفظ نظام اسلامی و غیره بر جایز نبودن قضاوت زنان استدلال شده است.

پیامبر (ص) در مورد پادشاهی پوران دخت، دختر کسرا فرمودند: «لایفلح قوم و لیتهم امراه» مردمی که زمام داری خود را به زن واگذارند، رستگار نخواهند شد (طوسی، ۱۳۷۶ ه. ش، جلد ۶ ص ۲۱۳).

در فرازی از وصیت امام علی به فرزندش، امام حسن در نهج البلاغه آمده است:

از مشورت با زنان بهره‌ییز که رای آنان سست و تصمیم آنان ناپایدار است ، و آنان را در پرده حجاب نگاهدار تا نامحرم‌ان را نبینند ، زیرا سخت‌گیری در پوشش ، عامل سلامت و استواری آنان است . بیرون رفتن زنان بدتر از آن نیست که افراد نامطمئن را در میان آنان راه دهی . اگر بتوانی به گونه‌ای رفتار کنی که غیرتورا نشناسند ، چنان کن کاری که بالاتر از توانایی زن است ، به او وامگذار که زن ، گل است ، نه قهرمان . (سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ۱۴۲۱ ص ۵۳۶) این روایت در مستند الشیعه (نراقی، ۱۴۱۹ ه ق، جلد ۱۷ ص ۳۵) و دراسات فی ولایه الفقیه (منتظری، ۱۴۰۸ ه ق، ج ۱، ص ۳۵۷) و ... مورد استناد واقع شده است .

دلالت روایت : ظاهر روایت به روشنی بر جایز نبودن قضاوت زنان دلالت دارد زیرا در آن امر به مخالفت با زنان در امر مشروع شده که لازمه آن ممنوعیت قضاوت آنان است.

در نهج البلاغه آمده است که امیر مومنان علی پس از پایان جنگ جمل که به تحریک عایشه به وقوع پیوست ، مردم را مخاطب قرار داد و فرمود (سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه فارسی، ۱۳۶۳ ه ش، ج ۸ ص ۴۵۴).

هان این مردم ! همانا زنان در ایمان و بهره‌وری از امور و خرد ناقصند . پس از بدان آنان بهره‌ییزید و مراقب نیکان آنان باشید. در خواسته‌های نیکو فرمان بردارشان نباشید تا در انجام دادن منکر به شما طمع نورزند

محمد بن یحیی به اسناد خود از امام صادق نقل کرده است که حضرت فرمود :

از زنان بد به خدا پناه برید و مراقب نیکان آنان باشید و در معروف از آنان فرمان نبرید زیرا

شما را به منکر فرمان خواهند داد (کلینی رازی، ۱۴۰۳ ه ق، جلد ۵ ص ۵۱۷).

از ابی خدیجه سالم بن مکرم الجمال روایت شده است که امام صادق (ع) فرمود .

ایاکم ان یحاکم بعضکم بعضاً الی اهل الجور و لکن انظروا الی رجل منکم یعلم شیاً من قضایانا فاجعلوه بینکم فانی قد جعلته قاضیاً فتحاکموا الیه .

پرهیزید از اینکه شماری از شما شماری دیگر را به داوری قضیان ستم فراخوانید بلکه کسی را از میان خود برگزینید که به احکام ما دانا باشد پس من او را به قضاوت گماردم پس برای داوری نزد او بروید.

برای نخستین بار مرحوم نراقی در مستند الشیعه در مسئله مورد بحث به این روایت استناد جسته است . (نراقی، ۱۴۱۹ هـ ق، ج ۷، ص ۳۵). مرحوم شیخ طوسی در تهذیب مضمون آن را از طریق دیگر و به گونه دیگر نیز نقل کرده است (طوسی، ۱۴۰۱ هـ ق، ج ۵ - ص ۳۰۳) به نظر می رسد روایت از نظر سند معتبر باشد و مشکلی ندارد، به همین دلیل شماری آن را صحیح و شماری هم معتبره خوانده اند .

دلالت روایت به روایت چنین استناد و استدلال شده است که واژه «رجل» به «مرد» انصراف دارد همان طور که به «بالغ» انصراف دارد . به دیگر سخن از اینکه فرمود مردی را برگزیند، چنین به دست می آید که زنان نمی توانند به قضاوت بپردازند و گرنه دلیلی نداشت که موضوع را به واژه رجل مقید سازد .

جابر بن یزید جعفی از امام محمد باقر (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: (... اذان ، اقامه ، حضور در نماز جمعه ، نماز جماعت ، عیادت مریض ، تشییع جنازه ، سعی بین صفا و مروه باهروله ، دست کشیدن به حجرالاسود و سرتراشیدن برای بیرون آمدن از احرام از زنان برداشته شده است. فقط زنان موهاشان را برای بیرون آمدن از احرام کوتاه کنند، و زنان نباید عهده دار قضاوت شوند. عهده دار امارت گردند. طرف مشورت قرار گیرند.. (شیخ صدوق، تحقیق غفاری، ۱۳۶۲

ه ش، ص ۵۸۵) درمفتاح الکرامه (حسینی عاملی، ۱۴۱۸ ه ق، ج ۲۰ ص ۵) و در عروۃ الوثقی (طباطبایی یزدی، ۱۳۸۷ ه ش، ج ۳ ص ۵) و... به این حدیث بر مسئله مورد بحث، استناد شده است.

شیخ صدوق از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که حضرت در وصیت خود به علی (ع) فرمود: بر زنان اذان، اقامه، حضور در نماز جمع و جماعت، عیادت مریض، تشییع جنازه، سعی بین صفا و مروه، لمس حجر الاسود و تراشیدن سر برای بیرون آمدن از احرام واجب نیست و زنان نباید عهده دار قضاوت شوند و طرف مشورت قرار گیرند. و نباید بدون اذن شوهر چیزی را از خانه به کسی بدهند. ای علی! فرمان بردن از زن، پشیمانی دارد، ای علی! اگر چیزی شوم باشد، بی تردید زبان زن خواهد بود (شیخ صدوق، ۱۴۰۴ ه ق، ج ۴، ص ۳۳۶).

تاجایی که بررسی شده، برای نخستین بار سید علی طباطبایی در ریاض المسائل به این حدیث استناد کرده و از آن پس استدلال به این روایت رایج شده است (طباطبائی، ۱۴۱۲ ه ق، ج ۹، ص ۲۳۶).

در مباحث گذشته ادله عدم جواز قضاوت بانوان، ذکر گردید پس از بررسی تمامی ادله ها، نتیجه بدست می آید که جایز نبودن قضاوت بانوان، به صواب نزدیک تر است. مستند این ادعا ادله زیر است:

طبق روایت ابی خدیجه، تنها مردان هستند که به نصب عام، برای تصدی منصب قضاوت منصوب شده اند؛ زیرا: اولاً در روایت مزبور واژه «رجل» آمده و به ادله ذیل، از واژه «رجل» در روایت ابی خدیجه، تنها مردان اراده شده اند: مستعمل فیه و کاربرد اصلی این واژه، انسان مذکر است؛ (افریقی مصری، ۱۴۰۵ ه ق، ج ۱۱، ص ۲۶۵) قضاوت بانوان در زمان صدور این روایت، معمول و

مرسوم نبوده و این روایت نیز با هدف عمل کردن روای و دیگران صادر شده و هنگام صدور روایت مورد ابتلاء بوده است؛ قاضیان ستم آنزمان، همگی مرد بوده اند؛ بنابراین قرینهٔ مقابله نیز، گواه آن است که از واژه «رجل» در روایت ابی خدیجه، تنها مردان اراده شده است. ثانیاً گفته شد که این روایت، با هدف عمل کردن روای و دیگران صادر شده و هنگام صدور، مورد ابتلا بوده؛ بنابراین در اینگونه موارد، اصلی عقلایی وجود دارد که مولادر مقام بیان میباشد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۳ ه ق، ج ۶، ص ۲۴۵).

ثالثاً الغای خصوصیتی در این واژه صورت نگرفته؛ زیرا در صورت الغای خصوصیت، علم به عدم الخصوصیت لازم است؛ (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۰ ه ق، ص ۴۰).

رابعاً اصل بر خصوصیت قیودی است که مولادر آن، در مقام بیان بوده به این ترتیب در روایت ابی خدیجه تنها مردان واجد شرایط، برای تصدی منصب قضاوت منصوب شده اند و از زنان سخنی به میان نیامده است.

حال یا قائل به مفهوم قید «رجل» هستیم، به این دلیل که مولادر مقام بیان ویژگیهای قاضی و تحدید موضوع است. آن گونه که محقق عراقی این راه را پیموده است (موسوی گلپایگانی، ۱۳۶۰ ه ش، شرح تبصره المتعلمین ص ۱۰) در این صورت، مسئله واضح است؛ چرا که مفهوم قید «رجل» در روایت مزبور، دلالت بر عدم جواز قضاوت بانوان دارد. و یا قائل به مفهوم آن نیستیم، از باب آنکه وصف ولقب مفهوم ندارد.

در فرض یاد شده، روایت تنها بر جواز قضاوت مردان واجد شرایط دلالت دارد؛ بنابراین، مفهوم و منطق روایت از قضاوت بانوان سخنی به میان نیآورده و همچنان مشکوک فیه، باقی است. با فرض آنکه هیچ گونه دلیلی بر جواز و عدم جواز قضاوت زنان وجود نداشته باشد، ناگزیر باید به

اصل پناه برد و اصل، عدم نفوذ حکم احدی بر احدی است، مگر آنچه که دلیل آنرا از تحت این اصل خارج میکند؛ بنابراین در صورت قول به عدم مفهوم نیز به ضمیمه اصل عدم، روایت ابی خدیجه برجایز نبودن قضاوت بانوان دلالت دارد.

اگر گفته شود درست است که از واژه «رجل» در روایت ابی خدیجه، مردان اراده شده ولی چون غالباً مردان روای حدیث و عارف به احکام حلال و حرام بوده اند، محتمل است ذکر این قید از باب تغلیب باشد و خصوصیتی در آن وجود نداشته باشد؛ بنابراین روایت ابی خدیجه مجمل می شود و از استدلال ساقط می گردد و در نتیجه می توان به اطلاق مقبوله بر جواز قضاوت بانوان تمسک کرد.

در پاسخ می توان گفت عدم تمامیت اطلاق مقبوله عمر بن حنظله، تنها وابسته به تقیید روایت ابی خدیجه نیست؛ بلکه انصراف نیز می تواند مانع از انعقاد اطلاق آن شود.

مقتضای اصل

عدم جواز قضاوت بانوان مقتضای اصل است؛ چرا که در گذشته به تفصیل گزارش شد که در صورت تردید، اصل عدم نفوذ حکم احدی بر احدی و اصل عدم ولایت احدی بر احدی قابل جریان است.

از جمله مواردی که قضاوت بانوان با فرض اشتراک مرد بودن در قاضی جایز

شمرده شده:

۱- قاضی منصوب: فقیه جامع شرایطی که از جانب معصوم به امر داوری گمارده شده است.

۲- قاضی مأذون: شخصی که از سوی فقیه جامع شرایط به گونه محدودی اجازه داوری

یافته است.

۳- قاضی تحکیم: شخصی که از سوی طرفین دعوا برای داوری برگزیده می شود، به دیگر

سخن ((قاضی تحکیم همان فیصله دهنده و حکم کننده ای است که به سبب جعل و تراضی

متنازعین یا متداعیین به سمت قضاوت گمارده شده است و اگر طرفین دعوا او را به داوری

نخوانند، وصف قضا و حکم در او تحقق نیافته و متصف به صفت قاضی تحکیم یا حکم نمی

گردد))

۴- مشاور قضایی: داوری زنان زیر نظر دیگر داوران واجد شرایط می باشد؛ به این معنا که هرگاه

صدور حکم بانوان با نظارت قاضیان واجد شرایط باشد یا پس از دور حکم، آنرا به داوران واجد

شرایط عرضه کنند و آنان مهر تأیید بر چنین حکمی بگذارند قضاوت بانوان جایز خواهد بود؛

بلکه حضور زنان در دادگاههای خانواده، امر ضروری بنظر می رسد؛ چون یکی از دو طرف دعوا، زن

است که با هم جنس خود بهتر میتواند مسائل مخفی را در میان

بگذارد. ویکی از بهترین دلایلی که می توان در مسئله مورد بحث به آن تمسک کرد، روایتی است

از امام صادق «ع» که فرمود:

«لما ولی المومنین علیه السلام شریحاً القضاء اشتراط علیه ان لا ینفذ القضاء حتی یعرضه

علیه» (حر عاملی، ۱۴۰۱ ه ق، ج ۲۷ ص ۱۶)

نتیجه گیری

از آنچه در این پژوهش گذشت، موارد زیر نتیجه گیری می شود:

- بهترین تعریف از قضاوت آن است که گفته شود: قضاوت عبارت است از حکم میان مردم

در هنگام نزاع و رفع خصومت و فصل امر میان آنان از ناحیه افراد واجد شرایط و دارای اذن ؛

- مقوله قضاوت در دین مبین اسلام ، از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است ؛ بنابراین

هرکس نمی تواند به امر قضاوت بپردازد ؛ بلکه باید ویژگیها و شرایط ویژه ای داشته باشد تا

بتواند متصدی این مسئولیت خطیر شود؛

- در نظام آفرینش ، تفاوتی در غرایز ، ظرفیتهای جسمی و روحی بین زن و مرد

وجود دارد و مسئولیتهای در اسلام ، متناسب با عنایت به این تفاوتها جعل شده است تا منجر به

عسر و حرج نشود یا تکلیف بما لایطاق نباشد

- مقتضای اصل در قضا عدم ولایت و عدم نفوذ حکم هرکس بر دیگری است و حاکم حقیقی

، تنها از آن

خداوند است ، ولی برای تدبیر امور انسانها و حفظ حقوق و مصالح آنان این منصب از جانب

ائمه علیهم السلام در زمان غیبت، به فقیه جامع شرایط اعطا شده است.

- نظریه بهتر ، جایز نبودن قضاوت بانوان است ؛ زیرا اولاً بر طبق روایت ابی خدیجه ، تنها مردان

به نصب عام برای تصدی منصب قضاوت منصوب شده اند و از قضاوت بانوان سخن به میان

نیامده است زیرا در روایت واژه «رجل» بکاررفته که مورداستعمال حقیقی آن مرد است، و قضاوت

بانوان در زمان صدور روایت، اصلاً مرسوم نبوده و روایت هم باهدف عمل کردن راوی، صادر شده

و از مسائل مورد ابتلاء در زمان صدور، سخن رفته است. دلیلی هم بر جواز قضاوت آنان نمی باشد.

بنابراین جواز قضاوت زنان مورد تردید است. در این صورت باید سراغ اصل رفت و ثابت شد که

اصل ، جایز نبودن قضاوت زنان و عدم نفوذ حکم آنان است.

عدم جواز قضاوت زنان مقتضای اصل است ؛ ،در حالی که قضاوت مردان یقینی وقضاوت

بانوان مورد تردید است ؛ اصل عدم جواز قضاوت بانوان وعدم نفوذ حکم آنان است

قضاوت فقط در قاضی منصوب-قاضی تحکیم-قاضی مأذون ومشاور قضایی برای بانوان

اشکال ندارد

منابع

- قرآن مجید به ترجمه ناصر مکارم شیرازی(۱۴۲۰ هـ. ق) انتشارات امیرالمومنین ، قم، نوبت

چاپ اول

- اصفهانی، بهاء الدین محمد بن حسن بن محمد (الفاضل الهندی)(۱۴۰۵ هـ ق.) کشف اللثام، ۲

ج ، نشر : مکتبه المرعشی النجفی ، قم،نوبت چاپ اول چاپ سنگی

- افریقی مصری، ابن منصور(۱۴۰۵ هـ ق.) لسان العرب , نشر ادب حوزه،قم.

- جوادی عاملی، عبدالله(۱۴۱۳ هـ. ق.) ولایت فقیه رهبری در اسلام ، انتشارات مرکز نشر

فرهنگی ، نوبت چهارم .

- حر عاملی(۱۴۰۱ هـ. ق.) وسائل الشیعه ۱۸ ، انتشارات مکتبه الاسلامیه، نوبت چاپ پنجم .

- حسینی عاملی، سید جواد (۱۴۱۸ هـ ق.) مفتاح الکرامه انتشارات دارالتراث لبنان ،بیروت، نوبت

چاپ اول

- زمخشری، محمود بن عمر(۱۳۶۷ هـ ق.) تفسیر الکشاف، مکتبه مصطفی الباب الحلبی،القاهره.

- سید رضی، نهج البلاغه ، ترجمه محمد دشتی(۱۴۲۱ هـ. ق.) انتشارات مشهور، نوبت چاپ

دوم

- سيد رضی، نهج البلاغه، ترجمه محسن فارسی (سال ۱۳۶۳ ه. ش.) انتشار چاپخانه سپهر

تهران، نوبت چاپ هشتم

- شيخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن بابويه قمی، خصال شيخ صدوق، تحقيق علی

اکبر غفاری، (۱۳۶۲)، قم، نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم چاپ دوم.

- شيخ صدوق، محمد بن علی بن بابويه (۱۴۰۴ ه. ق.) من لا یحضره الفقيه، انتشارات اسلامی

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ نوبت دوم .

- طباطبائی، سيد علی (۱۴۱۲ ه. ق) رياض المسائل، انتشارات دارالهادی لبنان، نوبت چاپ

اول

- طباطبائی یزدی، سيد محمد کاظم (۱۳۷۸ ه. ش)، تکملة العروة الوثقى (ملحقات عروة)، مطبعه

حیدری، تهران.

- طبرسی، شيخ ابو علی الفضل بن الحسن (۱۴۱۵ ه. ق.) مجمع البيان، مؤسسه مطبوعاتی

اعلمی؛ بیروت، لبنان؛ نوبت چاپ اول.

- طوسی، ابو جعفر بن محمد بن الحسن (۱۳۷۶ ه. ش) كتاب الخلاف، انتشارات اسلامی وابسته

به جامعه مدرسین قم، نوبت چاپ اول

- طوسی، ابو جعفر بن محمد بن الحسن، (شيخ الطائفة) (۱۴۱۸ ه. ق.) مسالك الافهام مؤسسه معارف

اسلامی، نوبت چاپ اول

- طوسی، ابو جعفر محمد (۱۴۰۱ ه. ق.) مشهور به شيخ طوسی، تهذيب الاحكام، شيخ الطائفة،

ناشر: دارالتعارف، دارصعب، لبنان، بیروت.

- فاضل لنكرانى، محمد (۱۴۲۰هـ ق.) تفصيل الشريعة (القضا والشهادات)، مركز فقهى ائمه اطهار، قم،
چاپ اول.

- فاضل لنكرانى، محمد (۱۴۲۳هـ ق.) اصول فقه شيعه، انتشارات فقهى ائمه اطهار، نوبت چاپ
اول.

- كلينى رازى، محمد بن يعقوب (۱۴۰۳هـ ق.) فروع الكافى، انتشارات مراكز دارالكتب الاسلاميه
- تهران، نوبت چاپ دوم.

- مرتضى زبيد محمد بن محمد (۱۳۸۶ش) تاج العروس من جواهر القاموس، نشر مركز اطلاعات
ومدارك اسلامى، نوبت چاپ اول.

- معلوف، لوئيس (۱۴۲۳هـ ق) المنجد؛ فى اللغة؛ انتشارات دارذوى القربى، نوبت چاپ چهارم.

- منتظرى، شيخ حسين على (۱۴۰۸هـ ق) دراسات فى ولايت فقيه و فقه الدول الاسلاميه، قم
، مركز جهانى علوم اسلامى، جمادى الثانى.

- موسوى گلپايگانى، سيد محمد رضا (۱۳۶۰هـ ش) كتاب القضاء: تقرير سيد على حسين ميلانى،
انتشارات مطعبه خيام، قم، نوبت چاپ اول

- نجفى، شيخ محمد حسن (۱۳۹۸هـ ق) جواهر الاحكام جلد ۴۰، انتشارات دارالكتب اسلاميه،
نوبت چاپ سوم.

- نراقى، علامه مولى احمد بن محمد مهدى (۱۴۱۹هـ ق.) مستند الشيعه، ناشر: مؤسسه آل البيت
، مشهد مقدس، نوبت چاپ اول

Jurisprudence proofs about women's judgment in Islam

By: Fateme Birjandi*

Regarding to sensitivity of subject in Islamic societies and regarding to God's justice and statutory condition of judgment in Islam and after observing Quranic laws and Muslim's custom and narrations in addition to study of intellectual's proofs and consensus among scientists and researching the first base in judgment whereas the main duty of a woman according to Quranic context and reviewing history of Islam are preserving dignity and preserving limits of reverences and growing truth men such as delivered judges and devoted creatures in her breast. Regarding to dignity of a Muslim's woman judgment in appointed judge /fortifying judge/permitted judge/and judicial consulator has nothing wrong.

key wor: judgment-authority-governing- decree-commandent.

*